

## بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه بیست و یکم ۹۸ / ۰۸ / ۲۵

موضوع: مقایسه مقام علمی امیرالمؤمنین (سلام الله علیه) با «خلفاء» (۸)

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعين و هو خير ناصر و معين الحمد لله و الصلاة على رسول الله و على آله آل الله لاسيما على مولانا بقیة الله واللعن الدائم على اعدائهم اعداء الله إلى يوم لقاء الله.

پرسش:

چه تفاوتی بین کلام ائمه اهل بیت (علیهم السلام) با کلام پیامبر (صلی الله علیه و آله) دارد؟

پاسخ:

امام صادق (سلام الله علیه) فرمودند:

«حَدِيثِي حَدِيثُ أَبِي وَ حَدِيثُ أَبِي حَدِيثُ جَدِّي وَ حَدِيثُ جَدِّي حَدِيثُ الْحُسَيْنِ وَ حَدِيثُ الْحُسَيْنِ حَدِيثُ الْحَسَنِ وَ حَدِيثُ الْحَسَنِ حَدِيثُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ حَدِيثُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ حَدِيثُ رَسُولِ اللَّهِ وَ حَدِيثُ رَسُولِ اللَّهِ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ»

الكافي (ط - الإسلامية)، كليني، محمد بن يعقوب بن اسحاق، محقق / مصحح: غفاری علی اکبر و

آخوندی، محمد ج ۱، ص ۵۳، ح ۱۴

کلام ائمه (علیهم السلام) کلام پیغمبر است و برای ما هیچ فرقی نمی کند. امام عسکری برای ما روایتی نقل کند، یا پیغمبر نقل کند. ما روایتی داریم که راوی می گوید من یک روایتی شنیدم نمی دانم از شما شنیدم یا از

پدرتان شنیدم؟ فرمود: هر چه از من هم شنیدید از قول پدرم نقل کنید؛ چون این‌ها یک نور هستند. برای ما در دوازده یا در چهارده وجود تجلی کرده‌اند. همان مطلبی که دارند:

«اولنا محمد و اوسطنا محمد و آخرنا محمد و کلنا محمد (صلی الله علیه وآله وسلم)»

تفسیر القمی؛ قمی، علی بن ابراهیم، محقق / مصحح: موسوی جزائری، طیب، ناشر: دار الکتب، ج ۱،

ص ۱۸

پرسش:

درباره تولد پیامبر اکرم، مطالبی را مثل قضیه «یوسف یهودی» نقل می‌کنند؛ نظر شما چیست؟

پاسخ:

وقتی حضرت به دنیا آمد، خدمت «عبدالمطلب» بردند و ایشان هم آن شعر خیلی مشهور را مطرح کرد، بعد کنار خانه خدا برد و آنجا قنداقه پیامبر را تعویض کرد و قضایایی از «یوسف یهودی» نقل می‌کنند که همه این‌ها منتظر بودند و وقتی این اتفاقات را دیدند به وحشت افتادند.

«یهودی‌ها» معمولاً در «حجاز» جمع شده بودند؛ این‌ها به «مکه» پیش «قریش» رفتند و سؤال کردند که آیا برای شما فرزندی به دنیا آمده؟ گفتند نه. فردا متوجه شدند که برای «عبدالله» فرزندی به دنیا آمده، «یوسف یهودی» یکی از بزرگان قابل طرح در میان «یهود» بود گفت: من را به در خانه «عبدالله» ببرید. وقتی به خانه «عبدالله» رسید گفت می‌شود قنداقه‌اش را بیاورید؟ قنداقه حضرت را دید پیراهن حضرت را بالا زد دید بین کتفین حضرت علامتی است، «یوسف یهودی» وقتی علامت را دید غش کرد.

عربها و «قریش» او را مسخره کردند گفتند موضوع چیست؟ گفت: این همان پیغمبری است که می آید چنین و چنان می کند و در میان شما با شمشیر عمل می کند؛ «قریشی»ها مسخره کردند و خندیدند و رفتند. به طور مفصل آقایان قضیه ولادت پیامبر را آوردند.

«حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ أَبَانَ بْنِ عُثْمَانَ رَفَعَهُ بِإِسْنَادِهِ قَالَ: لَمَّا بَلَغَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ زَوْجَهُ عَبْدُ الْمُطَّلِبِ آمِنَةً بِنْتُ وَهْبِ الزُّهْرِيِّ فَلَمَّا تَزَوَّجَ بِهَا حَمَلَتْ بِرَسُولِ اللَّهِ ... فَوُلِدَ رَسُولُ اللَّهِ عَامَ الْفِيلِ لِاثْنَتَيْ عَشْرَةَ لَيْلَةً مَضَتْ مِنْ رَبِيعِ الْأَوَّلِ يَوْمَ الْإِثْنَيْنِ ... وَ كَانَ بِمَكَّةَ يَهُودِيٌّ يُقَالُ لَهُ يُوسُفُ فَلَمَّا رَأَى النُّجُومَ يُقَدِّفُ بِهَا وَ تَتَحَرَّكُ قَالَ هَذَا نَبِيٌّ قَدْ وُلِدَ فِي هَذِهِ اللَّيْلَةِ وَ هُوَ الَّذِي نَجَدُهُ فِي كُتُبِنَا أَنَّهُ إِذَا وُلِدَ وَ هُوَ آخِرُ الْأَنْبِيَاءِ رُجِمَتِ الشَّيَاطِينُ وَ حُجِبُوا عَنِ السَّمَاءِ فَلَمَّا أَصْبَحَ جَاءَ إِلَى نَادِي قُرَيْشٍ فَقَالَ يَا مَعْشَرَ قُرَيْشٍ هَلْ وُلِدَ فِيكُمْ اللَّيْلَةَ مَوْلُودٌ قَالُوا لَا قَالَ أَخْطَأْتُمْ وَ التَّوْرَةَ وُلِدَ إِذَا بِفِلَسْطِينَ وَ هُوَ آخِرُ الْأَنْبِيَاءِ وَ أَفْضَلُهُمْ فَتَفَرَّقَ الْقَوْمُ فَلَمَّا رَجَعُوا إِلَى مَنَازِلِهِمْ أَخْبَرَ كُلُّ رَجُلٍ مِنْهُمْ أَهْلَهُ بِمَا قَالَ الْيَهُودِيُّ فَقَالُوا لَقَدْ وُلِدَ لِعَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ ابْنٌ فِي هَذِهِ اللَّيْلَةِ فَأَخْبَرُوا بِذَلِكَ يُوسُفُ الْيَهُودِيُّ فَقَالَ لَهُمْ قَبْلَ أَنْ أَسْأَلَكُمْ أَوْ بَعْدَهُ قَالُوا قَبْلَ ذَلِكَ قَالَ فَأَعْرِضُوهُ عَلَيَّ فَمَشَوْا إِلَى بَابِ آمِنَةَ فَقَالُوا أَخْرِجِي ابْنَكَ يَنْظُرُ إِلَيْهِ هَذَا الْيَهُودِيُّ فَأَخْرَجْتُهُ فِي قِمَاطِهِ فَنَظَرَ فِي عَيْنَيْهِ وَ كَشَفَ عَنْ كَتِفَيْهِ فَرَأَى شَامَةً سَوْدَاءَ بَيْنَ كَتِفَيْهِ وَ عَلَيْهَا شَعْرَاتٌ فَلَمَّا نَظَرَ إِلَيْهِ وَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ مَعْشِيًّا عَلَيْهِ فَتَعَجَّبَ مِنْهُ قُرَيْشٌ وَ ضَحِكُوا مِنْهُ فَقَالَ أ تَضْحَكُونَ يَا مَعْشَرَ قُرَيْشٍ هَذَا نَبِيٌّ السَّيْفِ لِيُبَيِّرَنَّكُمْ وَ قَدْ دَهَبَتِ النَّبُوءَةُ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ إِلَى آخِرِ الْأَبَدِ»

كمال الدين و تمام النعمة، ابن بابويه، محمد بن علي، محقق / مصحح: غفاري، علي اكبر، ج ١، ص ١٩٦،

به قضیه «عمرو ابن امیه کاهن» هم خیلی زیاد نمی‌شود اعتماد کرد. چرا که آن روایات سند قابل اعتنایی ندارد و یک مقدار چنگ به دل نمی‌زند. اصلاً نحوه روایت طوری است به قولی نور ندارد؛ فرمود:

«کلامنا نور وکلما لم یکن فیه نور لیس من کلامنا»

ولی قضیه «یوسف یهودی» طبیعی و تقریباً طبیعت پسند است.

اساساً در قضایای تاریخی، بعضی وقت‌ها که نقل می‌شود هر کدام یک چیزی را اضافه می‌کنند. نفر پنجم و ششم که می‌خواهد این‌ها را نقل کند و ثبت کند یک آش شله قلمکاری از آب در می‌آید و لذا آدم احساس می‌کند در بعضی از جاها تصرفاتی از افراد بوده است. حضرت فرمود: وقتی روایاتی از ما به شما رسید و عقل‌تان نپذیرفت تکذیب نکنید؛ چون تکذیب احادیث ما، تکذیب «الله فوق العرش» است، لذا به ما واگذار کنید.

آیت‌الله «شیخ محمد شاه آبادی» پسر بزرگ «شاه آبادی» بزرگ را خدا بیمارزد، ما هفت - هشت سال خدمت‌شان «عرفان» خواندیم؛ یک مطالبی از مرحوم «ملاصدرا» و «بو علی سینا» نقل می‌کرد، گفتیم حاج آقا این حرف‌های که شما نقل می‌کنید اگر یک روایتی ما طبقش داشته باشیم ولو روایت ضعیف باشد، روی چشم‌مان می‌گذاریم در غیر این صورت روی بقعه امکان می‌گذاریم و طاقی هم رویش می‌زنیم تا روایتی طبقش پیدا کنیم تا نسبت به آن مطلب عقیده پیدا کنیم.

این ضرب‌المثل شده بود ایشان می‌گفت فلانی گفت در بقعه امکان بگذارند تا روایت پیدا کنند. یک چیزهای در قوطی عرفا و فلاسفه است که آدم نمی‌داند این‌ها از کجا گرفتند؟ بعضی‌هایشان شاید در بعضی از مشاهدات قلبیه و مکاشفاتشان مطالبی می‌گیرند و این را نقل می‌کنند و بعد تصور می‌شود بر این‌که، این مطالب نقل شده، روایت از معصوم است. لذا آدم در این‌طور قضایا احتیاط بکند خیلی بهتر است.

آقای «طباطبائی» - خدا بیامرز - با آن عظمتش آخر عمرش می‌گفت: من استغفار می‌کنم این که یک عمری در فلسفه و قلم را گذراندم. دیدم هر چه فلاسفه و عرفا گفتند در روایات اهل بیت هم است.

ایشان هفت - هشت سال آخر عمرش می‌گفت: من «بحار الانوار» را مطالعه می‌کنم و مجلدات «بحار» را ایشان حاشیه‌های خیلی خوبی زده؛ ولی ۱۰ جلد بیشتر «بحار» را موفق نشد حاشیه بزند.

### پرسش:

«سلیم ابن قیس» نقل کرده است که در قضیه سقیفه، اولین کسی که آمد و بیعت کرد ابلیس بود؛ سندش چقدر معتبر است؟

### پاسخ:

ما روی کل سند «سلیم» کار کردیم؛ ما دو تا مشکل در کتاب «سلیم» داریم، یکی خود کتاب است که در بعضی از جاها دارد - اگر اشتباه نکنم از «ابن غضائری» و «نجاشی» است - که این کتاب جعلی است وضع شده است. یکی هم در رابطه با «ابان بن ابی عیاش» است که سند فقط به او می‌رسد. روی این‌ها ما باید کار اساسی و ریشه‌ای بکنیم. اگر ما کار اساسی و ریشه‌ی روی این‌ها نکنیم خیلی از مسائل مان پس معرکه است.

من یک تحقیق خیلی گسترده‌ای روی این دو قضیه انجام دادم. شاید بگویم روی این دو تا قضیه از ما بالای ۱۰۰ ساعت وقت گرفت و «ما من عالم» در رابطه با «ابان» و کتاب «سلیم» حرف‌هایشان را ما آوردیم و به این نتیجه رسیدیم که «ابان» مورد وثوق است و حداقل حسن است، چون روایات دال بر مدح، قابل خدشه نیست.

همچنین کتاب «سلیم» که اگر روی کتاب «سلیم» ما بتوانیم به خوبی کار بکنیم خیلی از قضایا حل است، «ابان» هم در آن جا مسئله‌اش درست می‌شود.

پرسش:

بعضی‌ها در خود شخصیت «سليم» هم حرف دارند!!

پاسخ:

در «سليم» شکی نیست. شما اصلاً و ابداً روی «سليم» شک نکنید. نسبت به «سليم بن قيس» آقای «خوبی» می‌گويد:

«قال النجاشي في زمرة من ذكره من سلفنا الصالح في الطبقة الأولى: (سليم بن قيس الهلالي) في نفسه ثقة جليل القدر عظيم الشأن، ويكفي في ذلك شهادة البرقي بأنه من الأولياء من أصحاب أمير المؤمنين (عليه السلام)، المؤيدة بما ذكره النعماني في شأن كتابه، وقد أورده العلامة في القسم الأول وحكم بعدالته»

معجم رجال الحديث وتفصيل طبقات الرواة؛ الموسوي الخوئي، السيد أبو القاسم \_ المتوفى ١٤١١ق، ج ٩، ص ٢٣٠

این عبارات قابل توجه است. در رابطه با اعتبار کتاب «سليم» ما اولاً عبارت «نعمانی» را داریم که ادعای اجماع می‌کند و می‌گوید:

«وليس بين جميع الشيعة ممن حمل العلم ورواه عن الأئمة (عليهم السلام) خلاف في أن كتاب سليم بن قيس الهلالي أصل من أكبر كتب الأصول التي رواها أهل العلم ومن حملة حديث أهل البيت (عليهم السلام) وأقدمها وهو من الأصول التي ترجع الشيعة إليها و يعول عليها»

الغيبة (للنعماني)؛ ابن أبي زينب، محمد بن ابراهيم، محقق - مصحح: غفاري، على اكبر، ناشر: نشر صدوق، ص ١٠٢

«سید بن طاوس» دارد:

«تضمّن الكتاب ما يشهد بشكره و صحّة كتابه»

التحرير الطاووسي؛ حسن بن زين الدين العاملي، ص ۲۵۳

«مجلسی اول» دارد:

«أن الشيخين الأعظمين حكما بصحة كتابه»

روضة المتقين في شرح من لا يحضره الفقيه (ط - القديمة)؛ مجلسی، محمدتقی بن مقصود علی،

محقق / مصحح: موسوی کرمانی، حسین و اشتهاردی علی پناه، ناشر: مؤسسه فرهنگی اسلامی

کوشانبور، ج ۱۴، ص ۳۷۲

«مامقانی» دارد:

«كفى باعتماد الصدوقين»

تنقيح المقال في علم الرجال؛ مامقانی، عبدالله (المتوفي ۱۳۵۱ق)، ناشر: المكتبة المرتضوية، نجف

اشرف ۱۳۵۰ هـ، ج ۲، ص ۵۳

«علامه مجلسی» دارد:

«كتاب سليم بن قيس في غاية الاشتهار و قد طعن فيه جماعة و الحق أنه من الأصول المعتمدة»

بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار (ط - بيروت)؛ نویسنده: مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی،

ناشر: دار إحياء التراث العربي، محقق / مصحح: جمعی از محققان، ج ۱، ص ۳۲

«شیخ حر عاملی»، «میرحامد حسین»، «محقق مامقانی»، مرحوم «تستری» به همین شکل از کتاب «سلیم بن قیس» تجلیل می کنند.

آقای «خوبی» می گوید:

«من الأصول المعتبرة بل من أكبرها، وأن جميع ما فيه صحيح قد صدر من المعصوم عليه السلام أو ممن لابد من تصديقه وقبول روايته»

معجم رجال الحديث وتفصيل طبقات الرواة؛ الموسوي الخوئي، السيد أبو القاسم \_ المتوفى ٤١١ق، ج ٩، ص ٢٣٠

ایشان در ادامه شروع کرده از کسانی که استدلال بر ضعف و وضعش کرده اند، به خوبی جواب داده. اشکالاتی که بر این کتاب نوشتند هم ایشان جواب داده، و هم مرحوم «تستری» آقای «مامقانی»، و مرحوم «نوری» جواب دادند.

پرسش:

در «مستدرک» یک روایتی از امام صادق در مورد این کتاب آمده که حضرت فرمودند:

«مَنْ لَمْ يَكُنْ عِنْدَهُ مِنْ شَيْعَتِنَا وَ مُجِبِّينَا كِتَابُ سَلِيمِ بْنِ قَيْسِ الْهَلَالِيِّ فَلَيْسَ عِنْدَهُ مِنْ أَمْرِنَا شَيْءٌ وَ لَا يَغْلَمُ مِنْ أَشْبَابِنَا شَيْئاً»

مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل؛ نوری، حسین بن محمد تقی، محقق / مصحح و ناشر: مؤسسة آل البيت عليهم السلام، ج ١٧؛ ص ٢٩٨



## پاسخ:

بله روایتش را آقایان آوردند ولی آنی که است نظر بزرگان ما در رابطه با کتاب «سلیم» است که غالباً مثبت است. البته بعضی از آقایان مثل آقای «تستری» می‌گویند:

«ثم الحق في كتابه ان أصله كان صحيحا، وقد نقل عنه الأجلة المشايخ الثلاثة والنعماني والصفار وغيرهم، إلا أنه حدث فيه تخطيط وتدليس من المعاندين»

قاموس الرجال؛ العلامة المحقق آية الله العظمى الشيخ محمد تقي التستري ( قدس سره)، تحقيق: مؤسسة النشر الاسلامي التابعة لجماعة المدرسين بقم المشرفة؛ ج ۵، ص ۲۳۹

اشکالاتی که در مورد این کتاب آوردند عمدتاً به «ابن غضائری» بر می‌گردد.

## پرسش:

با این حساب، آیا به روایت «صحیفه ملعونه» که در کتاب «سلیم» است می‌شود استناد کرد؟

## پاسخ:

«صحیفه ملعونه» اگر صحیح هم باشد، مطرح کردنش خیلی صلاح ما نیست؛ یعنی در عصر ما، این‌طور روایات چون در کتاب‌های ما است فتنه‌انگیز است. ما به اندازه کافی در مطاعن خلفا با سندهای معتبر در کتاب‌های خودشان داریم و به این روایت نیازی نداریم؛ یعنی همان روایت «صحیح مسلم» و عبارت «صحیح بخاری» بس است! در خانه کس است یک حرف بس است؛

«فَأَرْسَلَ إِلَى أَبِي بَكْرٍ أَنْ اثْبِتْنَا وَلَا يَأْتِنَا أَحَدٌ مَعَكَ كَرَاهِيَةً لِمَخْضَرِ عُمَرَ... وَلَكِنَّكَ اسْتَبَدَدْتَ عَلَيْنَا بِالْأَمْرِ»

الجامع الصحيح المختصر؛ اسم المؤلف: محمد بن إسماعيل أبو عبدالله البخاري الجعفي الوفاة: ٢٥٦، دار النشر: دار ابن كثير، اليمامة - بيروت - ١٤٠٧ - ١٩٨٧، الطبعة: الثالثة، تحقيق: د. مصطفى ديب البغا، ج٤، ص١٥٤٩، ح٣٩٩٨

«فَرَأَيْتُمَانِي كَاذِبًا آثِمًا غَادِرًا خَائِنًا»

صحيح مسلم بشرح النووي؛ اسم المؤلف: أبو زكريا يحيى بن شرف بن مري النووي الوفاة: ٦٧٦، دار النشر: دار إحياء التراث العربي - بيروت - ١٣٩٢، الطبعة: الطبعة الثانية، ج٣، ص١٣٧٨، ح١٧٥٧

اضافه بر این‌ها همین بحثی که ما تقریباً دو سه هفته است داریم در رابطه با اعترافاتی که خود این‌ها دارند، و ما بیش از این نیاز نداریم. در رابطه با خلفاء من معتقد هستیم در یک حدی ما بیاوریم و اعلام کنیم که این‌ها صلاحیت مرجعیت علمی و مصدر تشریح را نداشتند؛ این برای ما کفایت می‌کند. بیش از این من معتقد هستم خیلی به صلاح ما نیست و فتنه انگیز است؛ چون آن‌ها نسبت به این‌ها حساس هستند.

این بحث، بحث علمی است شما می‌گویید این‌چنین است ما هم ادله‌ای داریم بر این‌که این‌ها اعترافاتی دارند؛ مخصوصاً در مورد بحث «خلافت» که آخر عمری پشیمان هستند و می‌گویند: کاش در مورد بحث خلافت از پیغمبر سوال کرده بودیم که خلیفه بعد از شما چه کسی است؟ پس مشخص می‌شود خودشان در اعتقادشان مردد هستند.

آغاز بحث...

در مباحث علمی لازم است که دوستان بیایند در کامپیوترشان فایل‌هایشان را طبقه‌بندی کنند؛ یعنی بحث‌های امامت جدا بشود، مطاعن جدا بشود، بحث‌های که مربوط به فقه است جدا بشود؛ یعنی در کامپیوترشان یک پارتیشن بندی خیلی خوبی بکنند. مثل کتابخانه‌های موضوعی که تمام موضوعات را در یک جا می‌چینند

همچنین لازم است که یک فایل هم داشته باشند، لیست فایل‌هایشان در آنجا باشد بعضی وقت‌ها آدم نمی‌داند چیست؟ به طور مثال نزدیک ۱۱ هزار فایل که خودم رویش کار کردم در کامپیوترم دارم، بعضی وقت‌ها من کار می‌کنم بعد مراجعه می‌کنم می‌بینم قبلاً سه چهار برابرش کار کرده بودم.

اگر ما بخواهیم به خوبی در صحنه حاضر بشویم و دفاع بکنیم، به قول بٹاها احتیاج داریم فندانسیون بحث‌هایمان را خوب مجهز کنیم؛ ما قبلاً هم گفتیم ۵۰ تا موضوع بیشتر نیست؛ یعنی اگر ۵۰ تا فایل اصلی درست کنیم، به نظر من چیز خیلی خوبی خواهد شد.

در هر صورت...

بحث‌مان در رابطه با جهل خلیفه دوم بود به بحث «کلاله» رسیدیم در «مستدرک حاکم نیشابوری» آنهم به شرط «صحيح على شرط الشيخين»؛ می‌گوید: ای کاش من از پیغمبر سوال کرده بودم:

«من الخلیفة بعده»

خلیفه بعد از شما چه کسی است؟

المستدرک على الصحيحین، اسم المؤلف: محمد بن عبدالله أبو عبدالله الحاکم النیسابوری الوفاة: ۴۰۵ هـ،

دار النشر: دار الکتب العلمیة - بیروت - ۱۴۱۱هـ - ۱۹۹۰م، الطبعة: الأولى، تحقیق: مصطفى عبد القادر

عطا، ج ۲، ص ۳۳۲، ح ۳۱۸۶

یعنی پیغمبر اکرم - نستجیر بالله - یا کوتاهی کرده نگفته که این با عصمت پیغمبر نمی‌سازد، یا گفته ولی به شما نرسیده که با خلافت شما نمی‌سازد. یا نه، شما تردید داشتید که پیغمبر خلیفه را معین کرده یا معین نکرده؛ شمایی که ده - دوازده سال خلافت کردی، قبل از تو، ابوبکر دو سه سال در خلافت بود، حال آخر عمری

می‌گویی: «من الخلیفة بعده»!!

پرسش:

مگر اینها در «غدیر خم» نبودند؟

پاسخ:

بله، اول کسی که آمد تبریک گفت خود ایشان بود. عبارتی را که «ابو حامد غزالی» دارد خیلی عبارتی زیبای است. «ذهبی» و دیگران نمی‌توانند عبارت ایشان را رد کنند. «ذهبی» می‌گوید: «ابو حامد غزالی» از «بحور علم» بوده؛ ولی تعجب می‌کنیم که چرا ایشان همچنین حرفی زده است! شاید آخر عمری توبه کرده.

ایشان در کتاب «سرّ العالمین» دارد:

«فقال عمر بخ بخ يا أبا الحسن لقد أصبحت مولاي ومولى كل مولى فهذا تسليم ورضى وتحكيم»

یعنی تسلیم مولویت علی است، رضایت به ولایت علی و بر ولایت علی حکم می‌کند؛

«ثم بعد هذا غلب الهوى تحب الرياسة وحمل عمود الخلافة وعقود النبوة وخفقان الهوى في قعقة

الرايات واشتباك ازدحام الخيول»

بعد از آن هوی و هوس و حب ریاست بر او غلبه کرد...!

«وفتح الأمصار وسقاهم كأس الهوى فعادوا إلى الخلاف الأول: فنبذوه وراء ظهورهم واشتروا به ثمناً

قليلاً»

سر العالمین وکشف ما فی الدارین؛ اسم المؤلف: أبو حامد محمد بن محمد الغزالي الوفاة: 505هـ، دار

النشر: دار الكتب العلمية - بيروت / لبنان - 1424هـ - 2003م ، الطبعة: الأولى، تحقيق: محمد حسن

محمد حسن إسماعيل وأحمد فريد الزبيدي، ج 1، ص 18

«ذهبی» در کتاب «سیر اعلام النبلاء» عبارت را از «ابو حامد» نقل می‌کند، مثل همان تعبیری که آن‌جا آوردیم؛  
بعد می‌گوید:

«وما أدري ما عذره في هذا»

نمی‌دانم عذر «غزالی» چیست که این حرف‌ها را زده؟

نمی‌گوید این دروغ است می‌گوید: نمی‌دانم عذر «غزالی» چیست که این حرف‌ها را زده؟ بعد می‌گوید:

«والظاهر أنه رجع عنه وتبع الحق»

از این حرفش رجوع کرده سراغ حق رفته است!

«فإن الرجل من بحور العلم»

«غزالی» دریای از علم است.

سیر اعلام النبلاء؛ اسم المؤلف: محمد بن أحمد بن عثمان بن قایماز الذهبی أبو عبد الله الوفاة: ٧٤٨، دار

النشر: مؤسسة الرسالة - بيروت - ١٤١٣، الطبعة: التاسعة، تحقيق: شعيب الأرنؤوط، محمد نعیم

العرقسوسي، ج ١٩، ص ٣٢٨

این‌ها نشان می‌دهد بر این‌که پشت صحنه چیزهای دیگری است، همین‌ها را که خود این‌ها آوردند ما بیان کنیم  
برای ما کفایت می‌کند. این آقا این‌جا می‌گوید اگر من سوال می‌کردم: «من الخليفة بعده» چنین و چنان  
می‌شد!

من دیروز به یک مناسبتی این بحث را مقداری تکمیل کردم، مطالبی را دیدم که تا صبح قلبم درد گرفته بود که اینها واقعاً چه کار کردند؟ در مورد ادله خلافت عمر می‌گویند ابوبکر مشورت کرد ولی «مفلح مقدسی» می‌نویسد:

«لما استخلف أبو بكر عمر رضي الله عنهما قال لمعيقب الدوسي ما يقول الناس في استخلاف عمر قال  
كرهه قوم و رضيه قوم آخرون»

الآداب الشرعية والمنح المرعية، اسم المؤلف: الإمام أبي عبد الله محمد بن مفلح المقدسي الوفاة:  
٧٦٣هـ، دار النشر: مؤسسة الرسالة - بيروت - ١٤١٧هـ - ١٩٩٦م، الطبعة: الثانية، تحقيق: شعيب  
الأرنؤوط / عمر القيام، ج ١، ص ٧١

یا در جای دیگر دارند که مردم شدیداً به ابوبکر اعتراض کردند که:

«تستخلف علينا فظا غليظا ولو قد ولينا كان أفظ وأغلظ فما تقول لربك إذا لقيته»

صحابه به ابوبکر اعتراض کردند گفتند ابوبکر، فردای قیامت جواب خدا را چه می‌خواهی بدهی؟

وقد استخلفت علينا عمر»

الكتاب المصنف في الأحاديث والآثار؛ اسم المؤلف: أبو بكر عبد الله بن محمد بن أبي شيبة الكوفي  
الوفاة: ٢٣٥، دار النشر: مكتبة الرشد - الرياض - ١٤٠٩، الطبعة: الأولى، تحقيق: كمال يوسف الحوت، ج  
٧، ص ٤٣٤، ح ٣٧٠٥٦

این روایت را با سندهای صحیح شاید ۲۰۰ تا از کتاب‌های اهل سنت نقل کردند. مطلبی که برای من خیلی جالب است در «تاریخ مدینه منوره» است که در ده دوازده صفحه این قضیه را مطرح کرده به جز دو سه تا روایت، غالب سندها نشان می‌دهد سندهای صحیحی است.

عبارت را آقایان ببینند «تاریخ مدینه منوره» می‌گوید: «طلحه»، «زبیر»، «عبدالرحمن ابن عوف»، «سعد ابن ابی وقاص» یعنی تمام آقایانی که جزو شورای ۶ نفره بودند، همه برای عیادت ابوبکر رفته بودند، ابوبکر گفت: سراغ عمر بفرستید، همان جا اشاره کرد که من می‌خواهم عمر را به عنوان خلیفه معین کنم. «طلحه»، «زبیر» و دیگران متفرق شدند.

«وخرجوا وترکوهما فجلسوا فی المسجد»

به مسجد رفتند و آن جا نشستند

«وَأرسلوا إلی علی و نفر معه فوجدوا علیا فی حائط فی الحوائط التي کان رسول الله تصدق بها فتوافوا إلیه فاجتمعوا»

دیدند علی بیرون مشغول کشاورزی است همه این صحابه پیش او رفتند

«وقالوا یا علی ویا فلان إن خلیفة رسول الله مستخلف عمر وقد علم وعلم الناس أن إسلامنا کان قبل إسلام عمر و فی عمر من التسلط علی الناس ما فیہ ولا سلطان له»  
گفتند عمر سلطنت و خلافت بلد نیست مدیریت و سیاست ندارد.

«فادخلوا بنا علیه نسأله»

بیاید با هم برویم از او سوال کنیم

«فإن استعمل عمر کلمناه فیہ وأخبرناه عنه»

با او صحبت کنیم بگوییم عمر شایستگی ندارد.

«ففعّلوا»

همه پیش ابوبکر آمدند و حرفشان را گفتند

«فقال أبو بكر اجمعوا لي الناس»

ابوبکر گفت: مردم را جمع کنید

یعنی مخالفت صحابه برای ابوبکر هیچ ارزشی نداشت، گفت مردم را جمع کنید

«أخبركم من اخترت لكم فخرجوا فجمعوا الناس إلى المسجد فأمر من يحمله إليهم حتى وضعه على

المنبر فقام فيهم باختيار عمر لهم»

ابوبکر بالای منبر رفت و عمر را به عنوان خلیفه برای مردم معین کرد.

دوباره این‌ها بعد از این قضایا پیش ابوبکر آمدند و گفتند:

«فقالوا ماذا تقول لربك وقد استخلفت علينا عمر فقال أقول استخلفت عليهم خير أهلك»

تاریخ مدینه دمشق و ذکر فضلها و تسمیه من حلها من الأمثال؛ اسم المؤلف: أبي القاسم علي بن

الحسن ابن هبة الله بن عبد الله الشافعي الوفاة: ۵۷۱، دار النشر: دار الفكر - بيروت - ۱۹۹۵، تحقیق:

محب الدين أبي سعيد عمر بن غرامة العمري، ج ۴۴، ص ۲۴۸

همه این‌ها نشان می‌دهد حتی بعد از این‌که ابوبکر، عمر را معین کرد، مردم زیر بار نمی‌رفتند. نه تنها ایشان،

بلکه «طبری» هم نقل می‌کند که قیس می‌گوید «عمر بن خطاب» را دیدم؛

«وهو يجلس والناس معه وبیده جريدة وهو يقول أيها الناس اسمعوا وأطيعوا قول خليفة رسول الله»

عمر چیزی دستش گرفته می‌گوید آی مردم ببینید خلیفه پیغمبر چه گفته؟



تاریخ الطبری؛ اسم المؤلف: لأبي جعفر محمد بن جریر الطبری الوفاة: ۳۱۰ ، دار النشر: دار الکتب

العلمية - بیروت، ج ۲، ص ۳۵۳

باز در «تاریخ مدینه منوره» می گوید:

«خرج علينا عمر ومعه شديد مولى أبي بكر ومعه جريدة يجلس بها الناس»

مردم را به زور می نشانند

«قیس» می گوید:

«رأيت عمر بيده عسيب نخل وهو يجلس الناس»

شاخه خرما را به دست گرفته بود به زور بر سر مردم می زد تا بنشینند.

«يقول اسمعوا لقول خليفة رسول الله»

بعد می گوید:

«فجاء مولى أبي بكر يقال له شديد بصحيفة فقرأها على الناس فقال يقول أبو بكر اسمعوا وأطيعوا لمن

في هذه الصحيفة»

تاریخ مدینه دمشق وذكر فضلها وتسمية من حلها من الأماثل؛ اسم المؤلف: أبي القاسم علي بن الحسن

إبن هبة الله بن عبد الله الشافعي الوفاة: ۵۷۱، دار النشر: دار الفكر - بیروت - ۱۹۹۵ ، تحقيق: محب

الدين أبي سعيد عمر بن غرامة العمري، ج ۴۴، ص ۲۵۷

ابوبکر، غلامش را آن جا می فرستد عمر هم آن جا است. عمر می گوید آی مردم، هر کس داخل این پاکت اسمش است قبول دارید یا نه؟ می گویند بله. پیش ابوبکر بر می گردد می گوید از مردم اعتراف گرفتیم، وقتی پاکت را باز می کنند داخلش اسم عمر بود!!

آقایان در خلافت عمر، بساطی درست کردند که با هیچ منطقی نمی سازد. در رابطه با ابوبکر ما کار نداریم چه شد و چه نشد؟ عثمانش را هم کاری نداریم ولی خلیفه دوم که آخر عمر می گوید: "من آرزو می کردم ای کاش از پیغمبر سوال می کردم «من الخلیفة بعده»" با این وضع قضایا را مطرح می کنند.

در دو جا پیغمبر به عمر گفت: "تو نمی فهمی و ایمان نخواهی آورد." یک مورد آن بحث «متعّه» است که روایتش را قبلاً گفتیم که پیغمبر اکرم در روز ۴ ذی الحجه فرمود در زمان جاهلیت دو تا متعه بود من آنها را حلال می کنم؛ عمر به پیغمبر اعتراض کرد حتی گفت: یا رسول الله «متعّة الحج»؟ گفت: بله.

گفت یعنی ما می توانیم بعد از این که از احرام بیرون آمدیم قبل از ایام حج تمتع با زنانمان همبستر بشویم؟ گفت: بله، بعد فرمود:

«أَمَّا إِنَّكَ لَنْ تُؤْمِنَ بِهَذَا أَبَدًا»

تو هرگز به این مسئله ایمان نخواهی آورد!

الكافي (ط - الإسلامية)، کلینی، محمد بن یعقوب بن اسحاق، محقق/مصحح: غفاری علی اکبر و

آخوندی، محمد، ج ۴، ص ۲۴۵، ح ۴

این جا هم به همین شکل در رابطه با «کلاله» نقل می کنند:

«أَنَّ عُمَرَ سَأَلَ رَسُولَ اللَّهِ كَيْفَ يُورَثُ الْكَلَالَةَ؟ قَالَ: أَوْلَيْتَسْ قَدْ بَيَّنَّ اللَّهُ ذَالِكَ؟»

عمر از ارث کلاله از پیغمبر پرسید. پیغمبر فرمود: عمر این چه سوالی است از من می‌پرسی؟ مگر قرآن این را بیان نکرده است؟!

«ثُمَّ قَرَأَ: (وَإِنْ كَانَ رَجُلٌ يُورَثُ كَلَالَةً أَوْ امْرَأَةً) إِلَى آخِرِ الْآيَةِ، فَكَانَ عُمَرُ لَمْ يَفْهَمْ»

عمر اصلاً نمی‌فهمید!

«فَأَنْزَلَ اللَّهُ: (يَسْتَفْتُونَكَ قُلِ اللَّهُ يُفْتِيكُمْ فِي الْكَلَالَةِ) إِلَى آخِرِ الْآيَةِ، فَكَانَ عُمَرُ لَمْ يَفْهَمْ فَقَالَ لِحَفْصَةَ: إِذَا رَأَيْتَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ طَيْبَ نَفْسٍ فَاسْأَلِيهِ عَنْهَا»

عمر به دخترش حفصه گفت: وقتی دیدی پیغمبر سر حال است در رابطه با «کلاله» از او سوال کن!

«فَسَأَلْتَهُ عَنْهَا فَقَالَ: أَبُوكَ ذَكَرَ لَكَ هَذَا؟»

وقتی از پیامبر پرسید، حضرت فرمود: پدرت گفت بیایی سوال کنی؟

«مَا أَرَى أَبَاكَ يَغْلَمُهَا أَبَدًا»

این را با سندهای صحیح همه نقل کردند!

«فَكَانَ يَقُولُ: مَا أَرَانِي أَعْلَمُهَا أَبَدًا، وَقَدْ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ مَا قَالَ»

عمر همواره می‌گفت من هرگز بحث «کلاله» را نمی‌فهمم!

جامع الاحادیث (الجامع الصغير وزوائده والجامع الكبير)؛ اسم المؤلف: الحافظ جلال الدين عبد الرحمن

السيوطي الوفاة: ١٩/ جمادى الاولى / ٩١١هـ، دار النشر: ج١٤، ص٣٢٨

«مصنف صنعانی» همین طور دارد:

«ان عمر أمر حفصة أن تسأل النبي عن الكلالة فأمهلتته حتى إذا لبس ثيابه فسألته فأملها عليها في كتف فقال عمر أمرك بهذا ما أظنه أن يفهمها أو لم تكفه آية الصيف فأتت بها عمر فقرأها (فلما قرأ) يبين الله لكم أن تزلوا (قال اللهم من بينت له فلم تبين لي)»

المصنف، اسم المؤلف: أبو بكر عبد الرزاق بن همام الصنعاني، دار النشر: المكتب الإسلامي - بيروت -  
١٤٠٣، الطبعة: الثانية، تحقيق: حبيب الرحمن الأعظمي، ج ١٠، ص ٣٠٥

عمر گفت: خدایا اینها گفتند ولی به هیچ وجه من نمی فهمم! پیغمبر فرمود: آیا آیه تابستانی کفایت نمی کند؟ البته من آوردم درباره «کلاله» دو تا آیه آمده؛ یکی در زمستان بود که در اول سوره نساء است. دومی در تابستان بود مشهور به «آیه الصیف» است؛

(قُلِ اللَّهُ يَفْتِيكُمْ فِي الْكَلَالَةِ)

بگو: «خداوند، حکم کلاله (خواهر و برادر) را برای شما بیان می کند!

سوره نساء (٤): آیه ١٧٦

«سرخسی» از فقهای بنام اهل سنت است ایشان هم به صراحت می گوید:

«وكان عمر أحرص الناس على السؤال عن الكلاله حتى أنه روى لما أُلح على رسول الله في السؤال عنه وضع في صدره فقال أما يكفيك آية الصيف»

عمر مردم را وادار می کرد که بروند از پیغمبر درباره کلاله سؤال کنند.

و پیغمبر هم می فرمود:

«أوما يكفيك آية الصيف؟»

بعد شما توجیه احمقانه سرخسی را ببینید می گوید:

«وإنما أحاله على الآية ليجتهد في طلب معناها فينال ثواب المجتهدين»

اینکه پیغمبر گفت عمر! آیا آیه صیف: (قُلِ اللَّهُ يُفْتِيكُمْ فِي الْكَلَالَةِ) کفایت نمی کند! پیغمبر گفت برو در

آیه صیف مطالعه کن. پیامبر خواست آقای عمر برود اجتهاد کند تا ثواب مجتهدین را دریافت کند!!

المبسوط، اسم المؤلف: شمس الدين السرخسي، دار النشر: دار المعرفة - بيروت؛ ج ۲۹، ص ۱۵۱

توجیه را نگاه کنید! پیغمبر می گوید تو هرگز نمی فهمی! خودش هم می گوید من نمی فهمم؛ ولی آقای

«سرخسی» بعد از ۴۸۰-۴۹۰ سال می گوید: «أو لم تكفه آية الصيف»؛ یعنی آقای عمر برو اجتهاد کن تا ثواب

مجتهدین را هم به دست بیاوری!! نمی دانیم اینها فردای قیامت چه پاسخی برای توجیهاات بی ربطشان دارند؟

پرسش:

مراد از آیه زمستانی و آیه تابستانی کدام بود؟

پاسخ:

آیه زمستانه در اول سوره نساء است؛

(وَإِنْ كَانَ رَجُلٌ يُورَثُ كَلَالَةً أَوْ امْرَأَةٌ وَهِيَ أَخٌ أَوْ أُخْتُ)

و اگر مردی بوده باشد که کلاله [= خواهر یا برادر] از او ارث می برد، یا زنی که برادر یا خواهری دارد

## سوره نساء (۴): آیه ۱۲

آیه تابستانه هم:

«يَسْتَفْتُونَكَ قُلِ اللَّهُ يُفْتِيكُمْ فِي الْكَلَالَةِ إِنَّ أَمْرًا هَلَكَ لَيْسَ لَهُ وَلَدٌ وَلَهُ أُخْتٌ فَلَهَا نِصْفُ مَا تَرَكَ وَهُوَ يَرِثُهَا  
إِنْ لَمْ يَكُنْ لَهَا وَلَدٌ فَإِنْ كَانَتْ إِثْنَتَيْنِ فَلَهُمَا التُّلُثَانِ مِمَّا تَرَكَ وَإِنْ كَانُوا إِخْوَةً رِجَالًا وَنِسَاءً فَلِلَّذَكَرِ مِثْلُ حَظِّ  
الْأُنثَىٰ بَيْنَ اللَّهِ لَكُمْ أَنْ تَصَلُّوا وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ»

از تو (در باره ارث خواهران و برادران) سؤال می‌کنند، بگو: «خداوند، حکم کلاله (خواهر و برادر) را برای شما بیان می‌کند: اگر مردی از دنیا برود، که فرزند نداشته باشد، و برای او خواهری باشد، نصف اموالی را که به جا گذاشته، از او (ارث) می‌برد؛ و (اگر خواهری از دنیا برود، وارث او یک برادر باشد،) او تمام مال را از آن خواهر به ارث می‌برد، در صورتی که (میت) فرزند نداشته باشد؛ و اگر دو خواهر (از او) باقی باشند دو سوم اموال را می‌برند؛ و اگر برادران و خواهران با هم باشند، (تمام اموال را میان خود تقسیم می‌کنند؛ و) برای هر مذکر، دو برابر سهم مؤنث است. خداوند (احکام خود را) برای شما بیان می‌کند تا گمراه نشوید؛ و خداوند به همه چیز داناست.»

## سوره نساء (۴): آیه ۱۷۶

این‌ها نمونه‌های است که عرض کردیم که با این وضعیت اینها می‌خواهند مصدر تشریح بشوند. یا روایتی که در «صحیح بخاری» نقل شد که البته «ابو داود سجستانی» به طور مفصل آورد که مجنونه‌ای زنا کرده بود زن دیوانه‌ای بود، عمر دستور داد او را سنگسار کنند امیرالمؤمنین فرمود برگردانید، بعد فرمود: یا عمر:

«أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ الْقَلَمَ قَدْ رُفِعَ عَنْ ثَلَاثَةٍ عَنِ الْمَجْنُونِ حَتَّى يَبْرَأَ»

سنن أبي داود؛ اسم المؤلف: سليمان بن الأشعث أبو داود السجستاني الأزدي الوفاة: ٢٧٥ ، دار النشر:

دار الفكر، تحقيق : محمد محيي الدين عبد الحميد، ج ٤، ص ١٤٠

بخاری نیز این را در «صحيح بخاری» نقل می کند ولی متأسفانه اول هایش را حذف می کند.

«أَمَّا عَلِمْتُ أَنَّ الْقَلَمَ رُفِعَ عَنِ الْمَجْنُونِ»

الجامع الصحيح المختصر؛ اسم المؤلف: محمد بن إسماعيل أبو عبدالله البخاري الجعفي الوفاة: ٢٥٦، دار

النشر: دار ابن كثير , اليمامة - بيروت - ١٤٠٧ - ١٩٨٧ ، الطبعة: الثالثة ، تحقيق : د. مصطفى ديب البغا،

ج ٦، ص ٢٤٩٩، ح ٣٩٩٨، باب: بَاب لَا يُرْجَمُ الْمَجْنُونُ

«البانی» می گوید این «صحيح على شرط شيخين» است. بزرگان همه این قضیه را نقل کردند.

باز در رابطه با خانمی که بچه ٦ ماهه به دنیا آورده بود، «استیعاب» با سندهای معتبر نقل می کند که

امیرالمؤمنین (سلام الله علیه) می گوید ٦ ماه یا ٩ ماه وضع حمل طبیعی است حضرت سپس دو تا آیه را کنار

هم می گذارد:

(وَحَمْلُهُ وَفِصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا)

مادرش او را با ناراحتی حمل می کند

سوره احقاف (٤٦): آیه ١٥

و آن آیه رضاع:

(وَالْوَالِدَاتُ يُرْضِعْنَ أَوْلَادَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ)

مادران، فرزندان خود را دو سال تمام، شیر می دهند.

## سوره بقره (۲): آیه ۲۳۳

حضرت می‌فرماید که این دو دلالت می‌کند بر این‌که، وضع حمل می‌تواند شش ماه هم بشود.

### پرسش:

اخیراً عده ای می‌گویند که پیامبر با کفار عهد می‌بندد و وقتی آنها عهد شکنی می‌کردند، حضرت دوباره عهد می‌بست. نظر شما چیست؟

### پاسخ:

اینها دارند تحریف می‌کنند و حوزه ساکت است و حرف نمی‌زند. طرف می‌گوید پیغمبر با کفار معاهده کرد، آنها عهد خود را شکستند. من دیروز در قبل از خطبه‌های نماز جمعه که «مدیر کل اطلاعات» هم آن‌جا بود گفتم: شما یک روایت ضعیف و یا یک آیه بیاورید که پیغمبر با یکی از مشرکین عهد بسته و بعد از شکستن عهد، پیغمبر دوباره با آن‌ها عهد بسته باشد. این‌ها علناً دارند به پیغمبر توهین می‌کنند و افتراء می‌بندند و حوزه ما ساکت ساکت است.

ما فقط یک مورد داریم که در آیه قرآن هم است که «یهود بنی قریظه» عهد شکستند. پیغمبر که به «مدینه» آمد با حدود چهل و اندی از قبائل یهود معاهده کرد. که مشهورترین آنها قبیله‌های «بنی قینقاع» و «مصطلق» و «قریظه» بودند. «بنی قریظه» در قضیه «احزاب» عهدشکنی کردند بعد گفتند اشتباه کردیم:

### «اخطئنا ونسینا»

مثل «آمریکا» قلدری نکردند. پیغمبر فرمود باشد **«اخطئتم ونسیتم»**؛ ولی بعد از قضیه «احزاب» پیغمبر اکرم دنبال بهانه می‌گشت. بهانه چه شد؟ قوم «بنی بکر» هم پیمان با «قریش» بود «بنی خزاعه» هم پیمان با مسلمان‌ها بود. این‌ها با جنگیدند «قریش» نیرو فرستاد و تعدادی از مردان «بنی خزاعه» را کشتند.



این‌ها خدمت پیغمبر آمدند گفتند: یا رسول الله ما با هم عهد و پیمان بستیم و باید از هم دفاع کنیم، نبی مکرم دستور تجهیز سپاه برای حمله به «مکه» داد. «ابو سفیان» وقتی شنید به «مدینه» خانه پیغمبر و خانه دخترش «ام حبیبه» رفت. خواست روی تشکی که پهن بود بنشیند، «ام حبیبه» گفت: "پدر تو نجس هستی این تشک مال پیغمبر است، از روی تشک برو آن طرف" یعنی این‌قدر دخترش تحقیرش کرد! رفت پیش پیغمبر و التماس کرد و به غلط کردن افتاد، پیغمبر فرمود: خیر

با این‌که این همه التماس کرد، التماس‌ها و عجز و جزعی که «ابوسفیان» برای پیمان شکستن می‌کند، پیغمبر گفت نه! دستور داد ۱۰ هزار نیرو به «مکه» حمله کردند و قضیه «فتح مکه» اتفاق افتاد. کاملاً واضح و روشن است. خدای عالم به رسول اکرم دستور می‌دهد در آیه:

**(فَإِذَا تَفَفَّهْتُمْ فِي الْحَرْبِ فَشَرِّدْ بِهِمْ مَن خَلْفَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَدْكُرُونَ)**

اگر آنها را در (میدان) جنگ بیابی، آنچنان به آنها حمله کن که جمعیت‌هایی که پشت سر آنها هستند، پراکنده شوند؛ شاید متذکر گردند (و عبرت گیرند)!

**سوره انفال (۸): آیه ۵۷**

یعنی این‌هایی که پیمان شکستند را تار و مار کنید به طوری که اثری از این‌ها نماند و برای آیندگان عبرت باشد ولذا ۶۰۰-۷۰۰ نفر از جوان‌های «نبی قریظه» که در «جنگ احزاب» شرکت کرده بودند همه را سر بریدند، البته این‌که می‌گویند همه مردان، این اشتباه است، بلکه آن دسته از جوان‌ها و مردان «بنی قریظه» که در «جنگ احزاب» حضور داشتند آن هم طبق حکمیت «معاذ بن جبل» که قبلاً از «یهود بنی قریظه» بود؛ گفت ما در «تورات» داریم هر کس عهدی ببندد و پیمان شکنی بکند مردان‌شان کشته می‌شوند و زنان‌شان اسیر می‌شوند!

این برخورد پیغمبر با پیمان شکن است و حال این که در رابطه با قضیه «خیبر» پیغمبر این را هم اجازه نداد، به مجرد این که «جنگ احزاب» تمام شد، پیغمبر دستور حمله به «خیبر» داد، این ها ترسیدند لذا بنا شد هر کس به اندازه بار یک شتر وسایلش را بر دارد و «خیبر» را ترک کند و کل «خیبر» در اختیار مسلمان ها قرار گرفت.

اصلاً یکی از دغدغه های رسول اکرم بعد از آمدن به «مدینه»، برخورد خشن و تند با پیمان شکن ها است. یعنی ما یک مورد نداریم - غیر از قضیه «بنی قریظه» آمدند گفتند «**اخطأنا ونسینا**» که آنهم در مرتبه دوم رسول اکرم تار و مارشان کرد، مردان رزمنده شان را کشت و بلای به سر آن ها آورد که بعد از آن از «یهود» تا روز رحلت نبی مکرم کوچک ترین خطری متوجه اسلام نشد - نداریم پیامبر با پیمان شکن مماشات کرده باشد.

آن وقت ما بگوییم بله، پیغمبر پیمان بست، دوباره رفت مذاکره کرد؛ اصلاً با «بنی قریظه» مذاکره نکرد «بنی قریظه» گفتند یا رسول الله: «**نسینا واخطأنا**» به قول معروف «**العذر عند الکرام مقبول!**» اگر آن ها می گفتند: نه، ما عامدانه همچنین کاری انجام دادیم، باز پیغمبر به یقین این را قبول نمی کرد.

البته این آقایان قبلاً هم گفته بودند که بله امام زمان قابل نقد است!! زمان اصلاحات گفتند: خدا هم قابل نقد است!! «آمریکا» و دیگر دشمنان ما، تمام تلاش شان را کردند برای این که «ایران» را مثل «عراق»، «لبنان» و «بحرین» دچار آشوب بکنند نتوانستند؛ ولی الان به دست خود این ها، آشوب درست می کند!

ما باید آماده باشیم که خدای نکرده، دشمن از این توطئه سوء استفاده نکند و کشور را خدای نکرده دوباره به آشوب نکشد. «مقام معظم رهبری» فرمود سال ۹۸ سالی است که «آمریکا» دنبال فتنه در کشور می گردد، مراقب سال ۹۸ باشید.

«والسلام علیکم ورحمة الله»